



دکتر زهرا مصطفوی

یاد آن یاریگانه

قال الله العظيم

«الایذکر الله تظمئن القلوب»

«دل آرام گیرد به یاد خدا»

پدر! ای مهربان ترین پس از خدا. ای عزیزتر از جانم و ای شیرین تر از روانم. در فراقت، فراوان دل سوخته دارم و با تو سخن بسیار، اما اینک قامت بلندت ساکن خاک گشته و روح پرفتوح به دیدار معشوق به پرواز در آمده و به ناچار تسلی خاطر م یاد و خاطره های دلنشین توست که آیت حق بودی و جلوه نور و بر ضمیر جانم و لوح وجودم نقش بسته ای.

پدر! فصل خزان عمر تو در بهارن بود، در بهار طبیعت و در بهار انقلاب و یاد صبا، بیبک جدایی بود. این بهار را حکایتی دیگر بود، از این رو با خاطره های دل خوش می دارم و خاطرات روزهای همدلی با تو را مرور می کنم تا آنچه را که تو با الهام از معشوق و معبودت به ما آموخته ای تکرار کنم که ذکر، مانع فراموشی است. پدر! تاریخ نوشته های بسیار دارد، اما این را زیباتر خواهد نگاشت که پدری الفبای عشق را در مکتب دین چه نیکو آموخت و عارفانه زیست تا عاشقانه برود، مردانه ایستاد تا ظالمان به خاک در افتند و درس چگونه بودن را آموخت و رسم جاودانگی را در همه عصرها تداوم بخشید. پدری که در روز الست با خدای خویش پیمان یاری و با خیل همراهانش پیمان مهری بست.

پدر! بگذار که در غیبتت از تو سخن بگویم، از خوبیهات، از مهربانیهات، از شجاعتت، از پاکبازیهات و از همه خاطرات پدرانه ات، زیرا در حضور، دوست نمی داشتی تو را بستانند که بنده خالص خدا بودی و دلیل راه فرزندان، و هم اینک به روح پاکت سوگند که سر آن دارم واز خدای خود در این کار امید و رجای مدد که حق فرزندی را به حد توان خویش به جای آرم و رهرو راستین راحت باشم.

پدر! از بندگیست سخن گفتم و خوب به یاد دارم که چه آرام رشته خواب را بر هم می زدی و نوای الله اکبر برمی آوردی و به نماز و نیاز می ایستادی و دیگران را غالباً نه به کلام که به عمل، به ادای فریض یاد آور می شدی و بر آن بودی که صدای طنین گامهات به هنگام وضو، آرامش دیگران را بر هم نزنند و همواره سعی داشتی کلام حق را با حلاوت و شیرینی و آرامش و ملاطفت قرین سازی و هرگز در این خصوص عتاب و خطاب نکردی و عبادت خدا و انجام واجبات را در نظر ما سنگین و طاقت فرسا جلوه گر نساختی.

پدر! به یاد دارم هنگامی که پدر فرزندانم به جهت عادت خانوادگی، دخترم را از خواب شیرین صبحگاهی بیدار می کرد و به نماز و امی داشت، تو برایش پیام فرستادی که چهره شیرین اسلام را به مذاق بچه تلخ نکن. این کلام چه مؤثر افتاد و چه تأثیر عمیقی بر روح و جان دخترم به جای گذارد که بعد از آن خود سفارش کرد که

برای ادای نماز بیدار ش کنیم زیرا «لاکراه فی الدین» و لذا مصلیان این جماعت با مهر و میل و نه با اکراه و اجبار، سر بر آستان حق می نهند و از صلوه عشق به معراج مرضیه به پرواز در می آیند که العبادة ثلاثه و مؤمنان و مخلصان حقیقی دل در گرو مهر حق دارند و از این رو به عبادت می پردازند و نه به جهت رغبت جنت و خوف جهنم که «الهی اصبر علی حر نارک و کیف اصبر علی فراقک» پدر! تو با عمل و سلوکت نکته ها آموختی و جانمان را به گلستان وجودت صفا بخشیدی. رفتار و کردار تو نمونه عینی اخلاق اسلامی را در ذهنمان تداعی می کرد و مصاحبت با تو اثری را بر روح و روان انسان به جای می گذاشت که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد. آری ای پدر! ای فرزانه اندیشمند و مرد مردستان جبهه اندیشه و عمل. ای آیت انتظام و استحکام! سخن از بندگی توست که در اطاعت از حکم الهی آنچه انان مطیع و متقاد بودی که وقتی فرزند

پدر فراموش نکرده ام که خواهر هجده ساله ام فرزندی هفت ماهه در شکم داشت و با مرگ دست و پنجه نرم می کرد و پزشکان اتفاق نظر کرده بودند که یا باید از طفل گذشت و به مرگش راضی شد تا مادر زنده بماند یا باید به فوت مادر رضا داد و فرزند را حیات بخشید. از این رو و به امید نجات مادر جوان که جگر گوشه تو بود و تویی و مرجعش بودی. از تو خواسته شد که رضایت بدهی برای نجات مادر، طفل را قربانی کنند، اما نیک به یاد دارم که با صلابت گفتی، «من این حق را ندارم که چون به فرزندم علاقمندم، موجب مرگ موجود دیگری شوم، آنها هر دو بنده خدایند و موجود زنده» و همین صبر و ایمان و اخلاص تو سبب گشت که خداوند طاعت خالصانه ات را پاداشی نیکو دهد و مادر و فرزند را زنده نگاه دارد که «انه من یتق و یصبر فان الله لا یضییع اجر المحسنین»

پدر! چگونه فراموش کنم این همه صدق گفتار و کردار را؟ هرگز به یاد ندارم که کلام تو با نیت تو و عمل و رفتار تو با این دو متفاوت باشد. آن روز که با پیمای درباره بسیجیان، این فرزندان دلبنده، مهر خود را بیان و برای پخش به رادیو و تلویزیون ارسال کردی، اما بناگاه بازگشت پیام را قبل از پخش خواستار شدی، در مقابل چشمان پرسشگرم واژه ای از آن را تغییر دادی و گفتی در پیام چنین نوشته بودم «که من با تمام همم به شما دعا می کنم»، در حالی که چنین نیست و لذا آن را به «بیشترین همم» تبدیل نمودی و فرمودی «جمله دقیق تر است.» و چنین بود که من اوج تطابق گفتار و کردار را دیدم. هرگز کلامی خلاف واقع به زبان و قلم نیاوردی و همواره زمانی که احتمال می رفت آنگونه که نوشته ای و یا گفته ای عمل نکنی، بی درنگ عبارات و واژه ها را تغییر می دادی تا در پیشگاه خالق متعال مسئول نباشی که شرط اخلاص و صداقت این باشد. پدر! چه بگویم و از کدامین خاطرات یاد کنم؟

و چگونه از ظلمی که سالیان سال بر زن و مرد رفت سخن به میان آرم؟ این تو بودی که پس از گذشت قرن ها که حقوقشان ضایع و بسیارشان ملعبه دست جنایتکاران زر و زور قرار گرفته بودند، عظمت روحی و شخصیت و شرافت و عزت واقعیشان را به آنها نمایاندی و همواره آنها را به دخالت مستقیم در سرنوشت خویش و امور سیاسی اجتماعی تکلیف کردی. تو به من در عمل و بیان رابطه سالم اسلامی با خانواده و همسر و خدمت به خلق را آموختی و همچون جدت حضرت علی (ع) مصداق واقعی مساوات و عدالت و همدلی و همکاری در خانه بودی، آنگاه که برای مراقبت از فرزندان، در شب بیدار یها با همسرت نهایت مساعدت را مبذول می داشتی و شبها اندکی استراحت می کردی و مادرم را به نگهداری از ما می پرداخت و سپس او به استراحت می پرداخت و تو از ما نگهداری می کردی. ای کاش آن روزها نمی رفتند و تو همچنان با نگاه مهربانان جانانم را می نواختی!

پدر! تاریخ نوشته های بسیار دارد، اما این را زیباتر خواهد نگاشت که پدری الفبای عشق را در مکتب دین چه نیکو آموخت و عارفانه زیست تا عاشقانه برود، مردانه ایستاد تا ظالمان به خاک در افتند و درس چگونه بودن را آموخت و رسم جاودانگی را در همه عصرها تداوم بخشید